

امر این است که من از زبان تمامیت طلب بیزارم. وقتی نویسنده‌ای مدام از واژگان قطعاً و یقیناً و حتماً استفاده می‌کند تمام راهها را بر خود می‌بندد. به قول ویستگنشتاین از شک به یقین سوبرکتیو و از یقین سوبرکتیو به یقین ابزکتیو نایل شده است. <sup>۴</sup> نویسنده‌ای که ادعا می‌کند به یقین ابزکتیو رسیده است کمی تمامیت طلب و خودخواه است. من عمداً از آن واژگان استفاده نکردم و حتی تمثیل مولانا را به عمد در مقدمه کتاب آورده‌ام تا خواننده احساس همدلی بیشتری با من پیدا کند.

در پایان این گفتار منتقد گرامی را به سه نکته مهم و مرکزی توجه داده و برای او آرزوی توفیق می‌کنم.

۱- زبان کتاب در جستجوی نیشابور ممکن است یکدست و سبکش آکادمیک نباشد چرا اصلاً قصد و غرض این نبود که کتاب بدین شیوه نوشته شود ولی یک چیز کم و بیش مراعات شده. و آن تعادل بین سنت و مدرنیسم است. دکتر شفیمی زمانی که کتاب را تورتی کرد به من گفت: اعتدال را مراعات کردی. اگر در جایی افراط و تفریط مشاهده می‌شود عمدی نیست و نویسنده نیز قصد خودنمایی و اظهار لحنه ندارد و اگر اصطلاح عامیانه و مهجوری بکار برد، باز عمدی نیست چرا که سخن صاحب تاریخ گزیده را همیشه پیش چشم داشته که می‌گفت: خیر الکلام ما لم یکن عاماً سوقياً و لا غریباً وحشیاً؛ بهترین کلام آن است که بازاری و غریب نباشد.

۲- منتقد باید بگوید روح یک اثر و پیام نهانی آن را دریابد و قدم به قدم با نویسنده طی طریق کرده، ببیند چگونه او مخاطبش را به مقصود می‌رساند و صرفاً به گیومه‌ها و ویترگول‌ها و فهرست و منابع و مأخذ ننگرد. به قول دکتر زرین کوب «منتقد راستین باید چنان که در شناخت ناهنجاریها و بی‌سامانی‌های اثری زیرکی و هوش تمام به کار می‌برد در کشف و ادراک لطیفه‌های نهانی و زیباییهای ناشناخته‌ای نیز که در آن اثر هست

همچنان همه ذوق و معرفت و بصیرت خود را به درستی به کار اندازد و نستوه و بی‌ملال در فراز و فرود و نشیب اندیشه و بیان نویسنده و شاعر، اوج و حسیض پرواز روحانی و سیر معنوی او را دنبال نماید و آزاده‌وار و درست هرچه درمی‌یابد آن را بی‌پروا و خالی از روی و ریا باز نماید.»<sup>۵</sup>

۳- این نقد اگرچه کمی گزنده و تلخ نوشته شده است ولی برای من بسیار آموزنده و عبرت‌آموز بود. من چنانکه در مقدمه کتابم آورده‌ام هیچ ادعایی ندارم. منابع و مأخذ کتاب، خود نشان می‌دهد که نویسنده چه مقدار با سنت آشناست و چه مقدار با تجدد. و باز تاب و میزان فروش کتاب نیز اثبات می‌کند که پیام کتاب آیا به مخاطبش رسیده است یا نه؟ من فقط می‌توانم بگویم که هر نویسنده‌ای باید سخن «عماد کاتب» را آویزه گوش کند که: ائی رایث آته لایکتب انسان کتاباً فی یومه الا قال فی غده لو غیر هذا لکان احسن... انسان امروز چیزی نمی‌نویسد مگر آن که فردا می‌گوید اگر این طور نوشته بودم بهتر بود، اگر فلان مطالب را افزوده بودم بهتر بود، اگر این مطلب را ترک کرده بودم زیاده‌تر می‌شد و همه اینها نشان چیست؟ هو دلیل علی استیلاء النقص علی جملة البشر.

یا حق

پانویسها:

- ۱- از سکوی سیخ، بدالله رویایی، به اهتمام حبیب‌الله رویایی، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۵۷، ص ۳۵۲.
- ۲- شعر نو از آغاز تا امروز، محمد حقوقی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۵۷، ص ۵۷.
- ۳- یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، عبدالحمین زرین کوب، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱، ص ۶.
- ۴- تردید، بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۳۳، ص ۲۵۱.
- ۵- یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ص ۵.

## موز وحشی

ژوزه مارود واسکونسوس در سال ۱۹۲۰ در یانگوی ریو د ژانیرو به دنیا آمد. پدرش سرخپوست و مادرش از مهاجران پرتغالی برزیل بود. شغل اصلی واسکونسوس بازیگری بود و در فیلمهای زیادی بازی کرد و نقشهای موفق آفرید. واسکونسوس استعداد ذاتی عجیبی در قصه‌گویی داشت، گویا این استعداد را از اجداد سرخپوستی خود به ارث برده بود. تمام داستان‌هایی که نوشته است سرشار از احساسات و عواطف انسانی است، و در لطافت با شعر پهلو می‌زند. سبک نوشته‌هایش در عین سادگی خیلی متنوع است، هم طنز می‌نویسد هم جدی، هم لطیف می‌نویسد هم غم‌انگیز، هم با احساس می‌نویسد هم خشن، آثار واسکونسوس به خود زندگی شباهت دارد.

موز وحشی چهارمین رمانی است که از واسکونسوس به فارسی ترجمه می‌شود. قبلاً درخت زیبای من، بیاید خورشید را بیدار کنیم و رزینا قایت من با ترجمه قاسم صنعوی به فارسی ترجمه شده و بسیار مورد استقبال خوانندگان از هر سنی قرار گرفته است.

تم اصلی موز وحشی هم، مثل درخت زیبای من، یک رابطه شدید عاطفی است که بین یک پسر و یک مرد شکل می‌گیرد. بین ژول و گرگو. نویسنده حتی این شک را هم در دل خواننده ایجاد می‌کند که نکند این دو واقعاً پدر و پسر باشند. بعضی از اصول اخلاقی و عقاید نژادی نویسنده هم جایجا در بافت رمان تنیده شده است، بی‌آنکه به چشم بیاید. رمان پایان غم‌انگیزی دارد و با زبان شاعرانه‌ای نوشته شده است. نویسنده با درهم تنیدن لطافت و خشونت رمانش را نوشته است. واقعه رمان در معادن الماس برزیل جریان دارد که در اوایل قرن بیستم مردم برزیل از تمام نقاط آن خانه و زندگی خود را ترک می‌کردند و برای یافتن پول و خوشبختی به این معادن حمله می‌آوردند.

«تو داستانی از جنس ناقوس داری. الان برای توضیح می‌دهم. ناقوس‌ها صدایی دارند که این صدا حسرت را در دل آدم بیدار می‌کند. صدای شیرین و ملایمی که آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هر آنچه به یاد او می‌آورد حالت عرفانی دارد، ناقوس‌ها تمام مهربانی‌ها را به یاد آدم می‌آورند. از معصومیت حرف می‌زنند و از دوری.

این صدای قلبی از برنز است که برای قلبی از گوسفند حرف می‌زند. یادم می‌آید که یک شاعر می‌گفت:

«قلب یعنی ناقوس دهکده

ناقوس، یعنی قلب انسان.

این وقتی می‌زند دلتنگی می‌کند،

آن وقتی که دل تنگ است می‌زند.»

□